

دکترتروف،

نویسنده‌ای با

رویاهای

درهم‌شده



ترجمه: شعله حکمت

نام اصلی اش «ادگار لورنس دکترتروف» است که از نام ادگار آلن پو گرفته شده است. دکترتروف در ادبیات آمریکا یک شخصیت شناخته شده است و در ردیف افرادی چون فیلیپ رانه تونی مورسون، جان آبیایک، سال بلو و دن دلیلو قرار دارد و یکی از بااستعدترین، بلند پروازترین و مورد تحسین‌ترین رمان‌نویسان قرن بیستم است لاتگ او را به خاطر تصورات زنده قرن نوزده و بیستمی اش تحسین می‌کند.

دکترتروف تاکنون علاوه بر دو بار دریافت جایزه هیئت منتقدین کتاب ملی، و جایزه پن فالکنر مدال ویلیام دین هاول را از آکادمی آمریکایی هنرها و ادبیات را هم گرفته است. او در ششم ژانویه ۱۹۳۱ در نیویورک به دنیا آمد. در مدرسه عالی علوم بروکس ادامه تحصیل داد و در سال ۱۹۵۲ با کسب افتخار از دانشگاه کنیون فارغ‌التحصیل شد. مدتی در ارتش آمریکا خدمت کرد و از آن طریق به آلمان رفت در سال ۱۹۵۴ با هلن سترز ازدواج کرد و دارای سه فرزند شد. از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۴ سردبیر ارشد کتابخانه جنید آمریکا بود و از آن زمان به بعد بیشتر وقت خود را صرف نوشتن و آموزش کرده است. دکترتروف در دانشگاه نیویورک دارای کرسی ادبیات آمریکاست. او در سال‌های فعالیت‌اش در چندین موسسه آموزش تدریس داشته از جمله در مدرسه تئاتر یل، دانشگاه پرینستون، دانشگاه

سارا لورنس و دانشگاه کالیفرنیا.

سومین رمان او «کتاب دانیل» نام دارد. او که رمان نویسی دارای گرایشات شدید سیاسی است در این اثر داستان جاسوسی روزنبرگ را بازگویی می‌کند. این کتاب در سال ۱۹۸۳ به صورت فیلم در آمد و نقش دانیل را تیموتی هاتون بازی کرد و کارگردانی آن به عهده سیندی لومت بود. نثر دکترتروف بسیار تحسین برانگیز است و داستان‌هایش همیشه ابتکاری‌اند یکی از توانایی‌های او این است که حوادث گذشته را چنان زنده جلوه می‌دهد که اسرارآمیز و آشنا به نظر می‌رسند. جدیدترین مصاحبه با او را می‌خوانید:

○ راوی رمان شما «نمایشگاه جهانی» یک پسر معمولی آمریکایی است. آیا شما هم یک پسر معمولی آمریکایی هستید؟ و آیا شما خودتان با علائق اولیه‌تان در داستان‌های دریایی و ماجراجویانه و ورزشی سهمی دارید؟
- بله من هم مثل خیلی از دیگر کودکان آمریکایی جلوی تلویزیون بزرگ شدم و این خوش شانسی را داشتم که خانواده‌ام اهل مطالعه بودند ما دوران رکود آمریکا را شاهد بودیم آن زمان که هیچ‌کس پولی نداشت اما در هر خانه‌ای کتاب بود. کتاب‌هایی که قبل از تولد من در آن خانه بود و پدرم مرتب کتاب‌های جدید به خانه می‌آورد و مادرم از کتابخانه کتاب امانت می‌گرفت از کودکی مطالعه را شروع کردم کتاب‌های مختلف را خواندم رمان‌های دیکنز مثل دیوید کاپر فیلد و داستان دو شهر، داستان‌های موباسان، زول ورن جک لندن و شرلوک هلمز.

پدر پدرم یکی از مهاجرانی بود که در دهه ۱۸۸۰ به آمریکا آمدند او یک فرد کتاب‌خوان بود چاپخانه داشت و در واقع یک روشنفکر بود. من در آن سال‌ها نه تنها به انگلیسی بلکه به زبان روسی هم کتاب می‌خواندم و برای اولین بار در همین خانه بود که با نام تولستوی آشنا شدم در آن زمان به داستان‌های ترسناک علاقه زیادی داشتم. یک روز پدرم کتابی به من داد به نام «دست سبز» و گفت حالا که این قدر داستان‌های ترسناک دوست داری این را بخوان و من در شرایطی که هم سالانم مشغول گفتگو و صرف چای می‌شدند من در گوشه‌ای می‌نشستم و کتاب می‌خواندم اندک اندک با نویسندگان مختلف آشنا شدم من یک برادر بزرگتر داشتم که در ارتش بود و در جنگ جهانی دوم شرکت داشت او پس از پایان جنگ به خانه برگشت و شروع به نوشتن کتابی در مورد سربازانی کرد که خود را با دوران صلح سازش می‌دانند و تمام این شرایط برای من الهام‌بخش بود.

○ شما پس از آن که از دانشگاه کنیون فارغ‌التحصیل شدید به مطالعه نمایش و بازیگری پرداختید این تجربیات چگونه بر

روش داستان نویسی شما تاثیر گذاشت.
- زمانی که به دانشگاه کنیون رفتم خیلی تحت تاثیر منتقدان جدید بودم یک شاعر و منتقد به نام جان کورانسوم در آن‌جا تدریس می‌کرد من همراه او به کار نقد می‌پرداختم و این تجربه خوبی بود. برای این کار نیاز به منابع ذهنی و توانایی‌های تحلیلی داشتم که برای نویسندگی وجودشان لازم نیست. این ویژگی‌ها نوعی حس خودآگاهی در انسان پدید می‌آورد که می‌تواند بازدارنده باشد. من در دانشگاه کنیون دانشجوی بازیگری بودم مدت کوتاهی علاقه شدیدی به نوشتن نمایشنامه پیدا کردم ولی یک رمان‌نویس مانند نویسنده نمایشنامه برای نوشتن آثار خود نیاز ندارد افراد آن را درک کنند بنابراین در نهایت به نوشتن داستان روی آوردم یک بار مشغول نوشتن داستانی در مورد غرب بودم مردی که با او کار می‌کردم یعنی سردبیر روزنامه به من گفت این داستان خوب است آن را به صورت یک نمایشنامه در بیاور من تصمیم گرفتم به نوعی متن رمان را در بیاورم که اصلاً برای خواننده قابل انتظار نباشد. نوشتن این داستان به من نشان داد که من نمی‌توانم داستان واقع‌گرایانه بنویسم آن چه در توانایی من است آن است که همه چیز را از زاویه دیدگاه ابتکاری ببینم. اولین رمان من به نام «خوش آمد گویی» به دوران مشقت در مورد شرایطی نوشته شده بود که اصلاً با شرایط کاری من ارتباطی نداشت و یک محیط خلقی بود.

○ شرایطی که باعث شد شما داستان «نویسنده‌ای در خانواده» را بنویسید چه بود؟
- من مانند بسیاری که در داستان آمده است پدرم را از دست دادم. ولی من آن قدر جوان نبودم من در ۳۴ سالگی پدرم را از دست دادم شرایط موجود در داستان درست مطابق با شرایط خانوادگی من بود. من به این اتفاق فکر کردم و درک کردم که اگر من به درخواست عمه‌هایم گوش می‌دادم و بعد از مرگ پدر یک نامه برای مادر پدرم که در آسایشگاه بود می‌نوشتم و وانمود می‌کردم که پسرش هستم او زنده می‌ماند اگر پسر می‌بود به این خواسته جواب مثبت می‌داد آن وقت یک داستان شکل می‌گرفت مثل رمانی که من نوشتم. رمان نویسان سعی می‌کنند با کمک تمام ابزارهای در زمان آن‌ها مناسب به نظر می‌رسد اثر خود را اعتبار بخشند «دلایل دفو» با انکار نویسندگی خود ادعا کرد که فقط ویراستار رابینسون کروزوته است سروانتس همین کار را با دن کیشوت انجام داد یکی از تکنیک‌هایی که برای اعتبار بخشیدن به اثر خودم به نام نمایشگاه جهانی انجام دادم این بود که در آن اعضای خانواده با اصوات خود صحبت می‌کنند درست همان طور که وقتی یک نوار صدا را پیاپی می‌کنیم و مانند این که افراد در مورد زندگی خود گزارش می‌دهند.